

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم صاحب وسائل در کتاب تجارت، در ابواب ما یکتسب به به تعبیر خود ایشان، در آن جا باب ۷۸ را که قرار دادند فرمودند «باب حکم الاخذ من مال الولد و الاب». عرض کردم در صاحب وسائل یک عادت می دارد که وقتی که یک حکمی مشکل هست، «حکم» را به کار می برد و الا عنوان بابش حکم است، یعنی عنوان بابش «باب استحباب کذا». این را من از آقای ابطحی نقل کردم که اشکال آقای بروجردی بود. آقای بروجردی اشکالشان به وسائل این بود که عناوین ابواب را احکام قرار داده است. یعنی در حقیقت عناوین ابواب در وسائل فتاوی ایشان است، فتوا است. عنوان باب فتوا است. دقت فرمودید؟

لذا آقای بروجردی اشکالشان این بود که این صحیح نیست، این جمع آوری حدیث بر اساس فقه است. ما باید حدیث را بر اساس حدیث جمع آوری کنیم نه اینکه بگوییم استحباب. ما بگوییم مثلاً «باب اخذ الوالد من مال ولده او الولد من مال والده»، اخذ. حالا یک فقیه می آید ممکن است بگوید حرمت استفاده کند، یک فقیه می آید بگوید کراهت است، آن دیگر استظهارش را به فقیه بگذاریم. دقت فرمودید؟ ما حکم نگوییم، «باب استحباب کذا»، «باب وجوب کذا». این نظر مرحوم آقای بروجردی بود.

البته عرض کردم به این مقدار؛ چون می خوانیم اینجا جامع الاحادیث را باز مجبورم یک مقداری اش را بگویم برای بعضی از نکات، متأسفانه در این کتاب جامع الاحادیث هم همین کار را کرده است. باز هم رفته روی استحباب و وجوب و مثل صاحب وسائل عنوان صاحب وسائل قرار داده است. البته این هست، گاهی اوقات عناوینی که صاحب وسائل قرار داده است با آن چه که در کافی آمده نزدیک است. البته در کافی خود حکم را نیاورده استحباب، لکن خیلی نزدیک است.

و از اینجا می خواهم این نتیجه را بگیرم که در این مجموعه احادیثی که ما داریم، اصطلاحاً می گویند مجامع حدیثی، در این مجامع حدیثی که ما داریم، که این هایی که حتی تازه چاپ شده است و استخراج حدیث کردند یا تخریج حدیث، صحیح ترش تخریج است. تخریج حدیث کردند، چون استخراج در اصطلاح محدثین یک معنای دیگری دارد. استخراج و تخریج و اخراج، سه جور دارد. حالا ما تخریج بگوییم به معنای عامش. تخریج حدیث؛ وارد اصطلاح نمی خواهم بشوم. تخریج حدیث کردند از کافی و تهذیب و فقیه و این ها نقل می کنند، عناوین ابواب آن کتب را نیاورده اند. در صورتی که خیلی مؤثر است. یعنی از کافی چیزی نقل می کنند، مناسب است که عنوان باب کافی را هم بیاورند.

چون کافی گاهی اوقات یک حدیثی را که نقل می‌کند در یک معنایی، ببینید کافی ترتیبش این گونه است: مثلاً ابوابی که می‌آورد، البته ایشان به صیغه حکم خیلی کم دارد، به صیغه موضوع می‌آورد، بعد از مثلاً ۱۰ باب، ۲۰ باب، ۳۰ باب، ۴۰ باب می‌گوید «باب النوادر» یا «نوادر» بدون الف و لام، یا «باب النادر» مفرد می‌آورد. بعد یک روایتی می‌آورد که مربوط به ابواب گذشته است. علمای ما در مثل وسائل آن روایت باب نوادر را با همان روایات اصل یک جا آورده‌اند. در صورتی که روایات باب نوادر معنایش این است که مرحوم کلینی اشکال داشته است و إلا جدایش نمی‌کرد مرحوم کلینی در این روایت اشکال داشته است گذاشته باب نوادر. این آقایانی که الان مثل جامع الاحادیث، مثل وسائل، همین آقایانی که مثلاً مثل اینجا مرحوم آقای ربانی استخراج کرده است، نوشته عنوان باب را در کافی یا در تهذیب.

در تهذیب چون شرح مقنعه مرحوم شیخ مفید است، یک مقدار فصل فصل است دیگر، «فصل فی الركوع»، یک مقدار «فصل فی اجزاء الصلاة»، مثلاً «فی الزیادة و النقیصة»، فصلی که می‌آورد، مرحوم شیخ که شرح می‌دهد، بعدش می‌گوید «باب الزیادات»، یک زیادات دارد. این زیادات با خود باب، با اصل باب چیز دارد، بعضی هایش همان روایات باب است، لکن شیخ طوسی بعدها به عنوان زیادات آورده است.

به هر حال این یک نکته‌ای است که وقتی می‌خواهند روایتی را از تهذیب بیاورند این را بگویند که از متن کتاب است یا از زیادات است، دقت می‌کنید؟ حالا ممکن است یکی بگوید این زیادات به معنای نوادر نیست، زیادات به معنای اشکال؛ آن بحث دیگری است، اما دارد تهذیب این جهت را دارد. یک عده از روایات را در باب زیادات می‌آورد. در این مجامع حدیثی، همین جامع الاحادیث، این هم مشکل جامع الاحادیث، یکی از مشکلات جامع الاحادیث این است. من این را می‌گویم که شما آشنا بشوید ان شاء الله چه تحقیقی کتاب را بخواهید بفرمایید، چه خودتان جمع‌آوری بکنید این نکته را در نظر بگیرید. از مصدر اصلی که نقل می‌کنید عنوان بابش را هم بیاورید. چون گاهی اوقات در مصدر اصلی در دو باب است؛ یک روایت در یک باب است، یک روایت دیگری که به همان مضمون است در باب دیگری است. مثلاً نوادر آورده است. نوادر یعنی اینکه مرحوم کلینی قدس الله نفسه روی این روایت نظر داشته است، و إلا باب نوادر چرا آورد خب؟ در خود باب می‌آورد. دقت می‌کنید؟

الان در این کتاب‌هایی که داریم ما جدا نکرده‌اند ابواب را. عنوان باب را نداده‌اند. مثلاً کافی چه عنوان؛ در فقیه نوادر دارد لکن آخر هر کتاب. مثلاً طلاق که تمام می‌شود «نوادر ما يتعلق بالکتاب»، یک نوادر دارد. در کافی نوادرش زیاد است. در کافی نوادر زیاد دارد، در فقیه یکی دارد، در تهذیب نوادر ندارد، کلاً نوادر ندارد. و سرش هم واضح است، من چند دفعه عرض کردم کتاب کافی و کتاب فقیه خیارات، اختیارات ایشان است، یا به قول فارسی زبان‌ها گزینش است. یعنی همان‌هایی که قبول داشتند. چون گزینش است، چون اختیار است، بعد روایتی می‌آورد که اختیار نداشته است، شبهه داشته است، آن را در نوادر آورده است. تهذیب اختیارات نیست، مطلق است. اصلاً تهذیب خیارات نیست، گزینش نیست. این آقایان

توجه نکرده‌اند. کتب اربعه اسمش شده کتب اربعه، لکن تهذیب با آن دو کتاب کلاً فرق دارد. تهذیب گزینشی نیست. تهذیب سعی کرده است مجموع روایات را بیاورد و هدفش آوردن روایات بوده است، جمع‌آوری روایات بوده است. یعنی روایات در یک باب، یا در باب زیادات. عرض کردیم یک «ترتیب التهذیب» هست، مرحوم بحرانی نوشته است، در دو جلد قطور مرحوم آقای مرعشی چاپ فرمودند، نسخه‌ای داشتند خطی چاپ کردند. در آن کتاب برداشته روایاتی که در ابواب زیادات است آورده در متن کتاب، یکی اش کرده است.

خب وقتی نوشتند، خب نتیجه‌اش این می‌شود. این هم یکی از بزرگان می‌فرمود این تخریب التهذیب است نه ترتیب التهذیب! این تخریب هست به این معنا اگر شما مراعات می‌کردید چون شما مراعات نکردید. در این کتاب‌هایی مثل وسائل این‌ها باید می‌نوشتید این در زیادات است یا در متن کتاب است؟ خب این را ننوشتید، خب ایشان هم ترتیب التهذیب؛ و این نکته‌ای است که در نوشتن مجامع حدیثی متأخر ما خیلی جای تأمل دارد، یعنی باید این نکته مراعات بشود: عناوین ابوابی که این در آن مصدر اصلی روایت در آن جا آمده است.

البته یک نکته دیگری هم اضافه کنم حالا که این را گفتیم: در کتاب فقیه که اخیراً چاپ شده است نسبتاً شایع است، خیلی از عناوین ابواب را محقق کتاب اضافه کرده است، البته علامت گذاشته است. در فقیه یک عده از عناوین کتاب متعلق به خود فقیه است، یک عده از عناوین ابواب را این محقق کتاب اضافه کرده است، بین گروه به اصطلاح، یا بین پراتنزی یا با خط سیاه، عنوان باب را اضافه کرده است. این لازم نیست، آن چیزی که محقق اضافه کرده است لازم نیست. یعنی غرض در کتاب فقیه شما عناوین ابواب می‌بینید اما بعضی از این عناوین ابواب متعلق به خود صاحب کتاب نیست. بعداً محقق کتاب اضافه کرده است، نه اینکه متعلق به صاحب کتاب باشد. اما عناوین ابوابی که متعلق به خود مؤلف است خب آن‌ها مراعات بشود. دقت فرمودید؟ در تهذیب و در کتاب؛ در کتاب کافی خیلی کم آمده این که محقق کتاب اضافه کرده است.

و البته یک نکته اساسی دیگر این مصادر اولیه ما انصافاً، حالا اجمالاً اخیراً همین کتاب کافی را که تحقیق کردند در ۱۵ جلد نسبتاً بد نیست، مصادر اولیه ما، چه حالا کتب اربعه چه غیر اربعه، مثل خصال و علل الشرایع و این‌ها، انصافاً نسخی که از آن‌ها چاپ شده است نسخ خوبی نیستند. هنوز خیلی جای کار دارند. مقایسه نسخ خطی و این‌ها خیلی جای کارهای علمی دارد که متأسفانه نشده است. حالا ما بر فرض هم می‌گوییم به همین کتب مطبوع فعلی حالا فعلاً، به همین مثلاً ایشان نوشته محمد بن الحسن به همین مطبوع تهذیب و استبصار اگر در استبصار باشد. خیلی هایش نیست.

این روایت اول را خواندیم که «عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم» رضوان الله علیهم اجمعین، «عن حسن بن محبوب». عرض کردیم سابقاً، یعنی تازگی عرض نکردیم، در بحث‌های دیگر، عرض کردیم مرحوم علاء بن رزین که قلاً هم بوده است ایشان، قلاء یعنی کسی که سرخ

می کند، می پزد و قلاء السویق. سویق همین حلوا هست که در خانه ها مخصوصاً این آقایان نجفی ها حلوا ی پررنگی می سازند، این را سویق می گویند. غذایی بوده است که از مجموعه آرد و شکر و روغن و این ها درست می شده است، این را سویق می گفتند. این سویق اصطلاحاً این است. ایشان شغلش این بوده است، حلوا فروش بوده است.

علاء بن رزین قلاء از محمد بن مسلم طائفی. و این علاء بن رزین از بزرگان اصحاب است، خودش هم از امام صادق روایت دارد، لکن شاگرد مهم و معروف مرحوم محمد بن مسلم هم هست. «تَفَقَّهَ عَلِيٌّ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ». و ایشان کتابی دارد، علاء بن رزین کتابی دارد که خیلی هم معروف است کتابش. این یکی از کتب بسیار بسیار معروف است، نسخ متعدد دارد. مرحوم شیخ طوسی در فهرست سه چهار نسخه، چهار نسخه یا پنج نسخه ازش نقل می کند. اینجا فهرست شیخ طوسی از نجاشی بهتر است. غالباً ۹۵ درصد، ۹۸ درصد نجاشی بهتر از شیخ است. در این یکی شیخ بهتر از نجاشی است.

علی ایّ حال، یکی از نسخ کتاب علاء بن رزین نسخه ای است که حسن بن محبوب است؛ اینجا هم همان است، این نسخه حسن بن محبوب است که کتاب معروفی است. این کتاب این قدر معروف است که هنوز که هنوز است الان ما در خدمت شما هستیم، نسخه ای، ولو نسخه خیلی ارزش علمی ندارد، به ما رسیده است. یک مجموعه ای هست که این مرحوم حاجی نوری هم در اختیار داشته و الی آخره حالا نمی خواهم شرحش را بدهم، شرح جداگانه ای دارد، چاپ شده است به عنوان «الاصول الستة عشر»، ۱۶ تا اصل چاپ شده است. این ها همه به نحو وجاده است البته ارزش علمی ندارد چون نسخه به نحو وجاده است. به هر حال از این نقل شده است، یکی از این اصولی که در این کتاب آمده علاء بن رزین است. می خواهم بگویم این قدر این کتاب معروف بوده است که هنوز هم به دست ما هم قسمتی ازش رسیده است. این بر اثر شهرت کتاب است. هنوز هم به ما رسیده است، لکن ارزش علمی چندان ندارد. نسخه به نحو وجاده است. البته بعضی از نسخش چیز دارد، سند در اولش دارد، لکن آن هم به وجاده است که خیلی هایش از طریق تلعبیری است، رحمه الله.

علی ایّ حال، این کتاب بسیار کتاب معروفی است، کتاب علاء بن رزین. و شرح دیگری هم دارد که جایش اینجا نیست. ایشان یکی از تلامیذ محمد بن مسلم است که محمد بن مسلم گفته و ایشان نوشته اند، این کتاب ایشان. پس حدیث به لحاظ نکات تاریخی خیلی روشن است. کتاب، کتاب روشنی است، آن کسی هم که ازش نقل کرده است کتاب حسن بن محبوب است. عرض کردیم سابقاً، مرحوم حسن بن محبوب کتابی به نام «مشيخة» داشته است. خوب دقت کنید، این مشيخة ایشان از مجموعه احادیثی که اصحاب ما داشتند، لکن متعارف بین اصحاب ما این طور بوده است؛ یا متفرق بوده احادیث، یکی اش زکات بوده، یکی اش صلاة بوده، این کتاب های اولیه. یا متفرق بوده، یا مجموع بوده اند، مثلاً حریر در صلاة

دارد مثلاً، یا حسین بن سعید که بعد از او است در صلاة دارد، در صوم دارد، در زکات دارد، یعنی عنوان دارد. مرحوم حسن بن محبوب این کتابش نه آن جوری است نه این جوری است. این کتاب را بر اساس مشایخ نوشته است. کتاب ایشان، یک نفر دیگر هم داریم که بر اساس مشایخ. مثلاً ایشان احادیثی که از کتاب علاء بن رزین است آورده همه را پشت سر هم. آن تمام که می شود روایات عبدالله بن سنان پشت سر هم. آن که؛ این گونه است. بر اساس مشایخی که از ش تحمل کرده است، اسم کتاب مَشِيخَه است یا مشیخه.

یکی از حضار: مثل احمد بن حنبل دیگر، نه؟ بر اساس صحابه آمده طبقه بندی شده.

آیت الله مددی: احمد بن حنبل کدام کتابش؟

یکی از حضار: مسندش.

آیت الله مددی: مسند به آخر حدیث است نه اول. این به اول حدیث است. عرض کردم، این هم یکی از نکاتی است که حالا گفتید، نمی خواستیم بگوییم. این جمع آوری حدیث گاهی به آخر حدیث است، مسند احمد به آخر حدیث است. مثلاً مسند علی بن ابی طالب، احادیثی که آخرش علی بن ابی طالب عن رسول الله. یا مثلاً فاطمة الزهراء عن رسول الله، به آخر حدیث است، مسند احمد به آخر است. مشایخ به اول حدیث است. دوره است؛ یک عده شان که جمع می کردند بر اساس اول حدیث، روشن شد؟

پس این کتاب مشیخه یا مشیخه حسن بن محبوب به اول حدیث، به اول سند، طریق است. یعنی مثلاً علاء بن رزین را آورده است، چون شما فرمودید نمی خواستم بگویم، فرقی با مسند احمد به عکس همدیگر است. مثلاً روایات علاء بن رزین، روایات عبد الله؛ این طوری است. و این مشیخه تا مدت ها موجود بوده است. البته مرحوم شیخ طوسی هم نقل می کند احتمال دارد از مشیخه باشد، که بعضی از علمای قم این مشیخه را گرفتند، جابه جا کردند بر حسب ابواب فقه. داوود بن کوره قمی، ایشان رحمه الله برداشتند جابه جا کردند کتاب را بر اساس فقه؛ صلاة و صوم و این ها را جدا کردند. کتاب بر اساس مشایخ است. و این کتاب در اختیار ابن ادریس هم بوده در آخر سرائر شرح حال این کتاب در یک جای دیگر باشد. علی ای حال سند و مصدر حدیث و تاریخ حدیث تا حد زیادی روشن است.

«قال: سألته عن الرجل يحتاج إلى مال ابنه...» من حالا اگر کم و زیاد می خوانم درستش بکنید. «فقال عليه السلام: يأكل منه ما شاء من غير سرف». محدودیت ندارد. فقط اسراف نکند، تبذیر نکند، می تواند یأكل. البته کلمه یأكل در خود قرآن هم مصرف شده، آمده، به کار برده شده، مصرف اشتباه است، «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بَيُوتِكُمْ أَوْ بَيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ...» نمی دانم کذا... «أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ»، این را در قرآن هم آمده است. یک بحثی که بین آقایان هست، «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، اینجا هم مثل یأكل... «یأكل منه». این یأكل به چه معناست؟

.....
أكل خودش یک معنای معروفی دارد. آدم غذا را توی دهانش می گذارد و از راه دهان به معده می رسد. این أكل، معنی أكل معروف است. گفته شده مراد از أكل در اینجا «أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بَيْوتِكُمْ»، یا خانه ای که در آیه مبارکه دارد: «مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ»، خانه ای که کلیدش دست شماست. می روید سر یخچال غذا می خورید. حالا صاحب خانه نگفته به شما غذا بخور، چون کلیدش را به شما داده، بعضی ها گفته اند أكل در اینجا کنایه است از مطلق تصرف دقت می کنید؟

آیا أكل خصوص همین خوردن که عرف عربی هم أكل می گویند؟ یا به صورت بلع است یا به صورت جویدن مضغ است یا بلع است، ابتلاع است، آیا أكل این است؟ یا أكل مطلق تصرف است؟ وقت نکته اش کجاست؟ نکته اش در اینجا است که اگر شخصی کلید خانه را به شما داد، حالا اگر آن جا غذا بود که می توانید بخورید، «أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ...»، أكل که صدق می کند. آیا می شود نماز هم بخوانید؟ که چون لا يجوز التصرف فی مال شخص إلا بإذنه، اذن به آیه مبارکه أكل را اجازه داد، شارع اذن أكل را داد. گفته اند أكل مطلق تصرف است. اگر مطلق تصرف باشد پس نماز هم می توانیم بخوانیم. روشن شد؟ اینکه آیا أكل، این «یا أكل منه» هم به همین معنا، آیا خصوص أكل مراد است یا تصرف در مال بچه اش؟ روشن شد چه می خواهیم؟ این کلمه أكل با این دو معنایی که عرض کردم هم در قرآن به کار برده شده هم در روایات.

اما ظاهراً مراد از أكل در اینجا همان أكل مخصوص است. حالا در آن آیه مبارکه ممکن است مراد تصرف باشد. البته در آیه مبارکه دارد: «أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بَيْوتِكُمْ»، خیلی ها تعجب می کنند، خب معلوم است آدم از خانه خودش می خورد. به «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بَيْوتِكُمْ»، این بیوتکم به چه معناست؟ این لطافتی دارد. گفته اند مراد از بیوت، بیوتکم، بیوت ابنائکم. چون بچه انسان منزل خود انسان است، بیوتکم، ولو به خودتان نسبت داده اند، «أَوْ بَيْوتِ آبَائِكُمْ»، بعد آبا را آورده است. یعنی ابنا را نیاورده، همان بیوتکم یعنی بیوت ابنائکم، دست خود شماست.

و قال: «في كتاب عليّ». عرض کردیم این را مفصلاً که امیرالمؤمنین سلام الله علیه کتابی داشتند، حالا عناوینش چند تا عنوان است، و این کتاب را یک روایت واحد یا دو تا روایت داریم که امام سجاد هم از آن نقل کرده اند مطلبی را. این کتاب ببینید در مدینه نوشته شده متعلق به امیرالمؤمنین، و این رمز امامت بوده است لذا پخش نشد. توسط امام سجاد یکی دو تا روایت به نظرم در بصائر الدرجات مرحوم صفار دارد، و از امام باقر زیاد است. به عده ای از اصحاب نشان داده اند اصلاً، خوانده، مثل مرحوم زراره و مرحوم محمد بن مسلم این ها، و از امام صادق هم داریم. در ذهن من نیست از امام کاظم داشته باشیم. اما یک عبارتی از امام رضا علیه السلام آمده که آیا حالا مراد این بوده یا نه؟ البته خود اهل سنت هم روی این بحث کرده اند، چون این کتاب که گاهی از آن تعبیر به جفر و جامعه شده، این اصولاً یک اصطلاحی بوده بین شیعه بوده جفر و جامعه. دقت می کنید؟

ما اولین باری که داریم که این اصطلاح در دنیای اسلام گفته می‌شود، خبر دقت کنید در زمان حضرت رضاست. نامه‌ای که مأمون می‌نویسد، عهد ولایت عهدی برای حضرت رضا، او یک نامه‌ای می‌نویسد به حساب در یک دستور رسمی، آیین نامه رسمی می‌نویسد که علی بن موسی ولی عهد من است، بعد حضرت رضا پشت آن، مطلبی را می‌نویسند، حضرت رضا سلام الله علیه، پشت آن عهدی که مأمون کرده، بعد که می‌گویند حضرت رضا می‌گویند که مثلاً این شخص من را قرار داده به عنوان ولی عهد، بعد می‌گویند: «إلا أن الجفر و الجامعة يدلان على خلاف ذلك». این خیلی عجیب است. ما نداریم غیر از امام؛ چون در آن زمان متعارف بوده، عهدی، عهدی را که خلیفه اعلام می‌کرد، این را می‌دادند ائمه جمعه همه جا می‌خواندند و عده‌ای از این‌ها هم از مردم بیعت می‌گرفتند به عنوان نیابت از همان خلیفه به اصطلاح امیرالمؤمنین.

این عهدنامه، این عهد را هم از آن عهدهایی است که چون مربوط به ولی عهد است، ولی عهد بعدی خودشان، این را ائمه جمعه در دنیای اسلام خواندند. چون بنی عباس به اصطلاح، و لذا هم اهل سنت تو جفر و جامعه اینجا بحث کرده‌اند که این جفر و جامعه چیست؟ حضرت رضا که به عنوان ولی عهد و یک مقام رسمی و سیاسی است، می‌فرمایند: «إلا أن الجفر و الجامعة يدلان على خلاف ذلك». بعد هم به لحاظ توثیق این نسخه که آیا این نسخه صحیح است یا نه، مرحوم اربلی که متعلق به همین اربیل به اصطلاح عراق، مرحوم اربلی در کشف الغمّة یا غمّة مطلبی را نقل می‌کند در حدود سال ششصد و خرده‌ای. می‌گوید بعضی از قوام، قوام تعبیر کردند مراد خدام، بعضی از خدومه آستانه مقدسه حضرت رضا سلام الله علیه به اربیل آمدند، با خودشان ورقه‌ای را آوردند که متن نامه مأمون است. آن هم خیلی عجیب است. که ایشان می‌گویند من دیدم و بعد پشتش هم خط حضرت رضاست که می‌گوید ایشان خط حضرت رضا را هم بوسیدم. یعنی مهم است در اینجا دیگر سند ندارد، می‌گویند من آن نسخه اصلی که مأمون نوشته بود عهد نامه، ولایت نامه را من خودم دیدم. بعضی از خدام حضرت رضا آورده بودند که در خزانه حضرت بود آن نامه. خیلی عجیب است. و خط حضرت رضا هم بود با آن. دقت کردید؟

آن وقت متن را ایشان می‌آورد. این متن در آن جا هم هست: «إلا أن الجفر و الجامعة يدلان...» می‌خواهم بگویم اصالت این نسخه، ارزیابی این نسخه به لحاظ تاریخی، که ایشان می‌گویند که این نسخه، نسخه حضرت، خود اصلی است متعلق به مأمون به خط مأمون و بعد به خط حضرت رضا، که من آن را بوسیدم، قبالت آثار قلمه. و در آن جا دارد: «إلا أن الجفر و الجامعة يدلان على خلاف ذلك». علی‌ای حال غرضم این بود که این «کتاب علی» ائمه ما، که عرض کردیم از امام سجاد داریم، امام باقر داریم، امام صادق، امام باقر و امام صادق زیاد است. و به عده‌ای از اصحاب نشان دادند و این چند تا کتاب است شرح مفصل است. این، مشهورترین کتاب این است و این هم جزو مسلمات است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه در زمان پیغمبر می‌نوشتند.

در کتاب مصنف، یا عبدالرزاق یا ابن ابی شیبہ، الآن در ذهن من نیست کدام یکی است، نقل می‌کند از ام سلمه که یک روزی پیغمبر که نوبت من بود در خانه من بودند علی بن ابی طالب هم آن جا بود. با خودشان یک پوست گوسفند آورده بودند، هی سؤال می‌کرد از پیغمبر و جواب پیغمبر را می‌نوشت، سؤال؛ این قدر نوشت تا این پوست پر شد. و یک نکته‌ای هم عرض بکنیم، مجموعه نوشته‌هایی که ما از قرن اول و دوم داریم و حتی سوم، همه‌شان پوست گوسفند است، آهوند داریم. مجموعه قرآن‌هایی که داریم، یک اصطلاحی است الآن «قرآن‌های عهد اموی»، مجموعه قرآن‌هایی است که تا سال صد و سی نوشته شده، تکه تکه است البته، قسمت‌های مختلف است. مجموع آنها سی تا قرآن است یا چهل تا قرآن است، مجموعه این‌ها کلاً روی خط به اصطلاح پوست‌های گوسفند نوشته شده است. اینجا هم ام سلمه می‌گوید علی بن ابی طالب یک پوست گوسفند داشتند، پر کرد حتی تمام شد یعنی این پوست گوسفند تمام؛ هی سؤال می‌کرد و می‌نوشت.

غرض این مطلب اینکه امیرالمؤمنین شخصاً از رسول الله نوشتند، در کتب اهل سنت هم هست. بعضی‌ها خیال می‌کنند این در اصطلاحات ماست. در کتب اهل سنت هم بعینه وارد شده است. دقت فرمودید؟ این دو جهت. آن وقت اینجا می‌فرمایند: «قال: في كتاب علي...» البته مجموع اموری که به کتاب علی نسبت داده شده خبر سعی کرده‌اند جمع بکنند و خیلی مفید است. عرض کردیم یک کتاب دیگری هم گاهی می‌گفتند کتاب علی، این در کوفه منتشر شد احتمالاً سال‌های چهل یا پنجاه، و گفتند ابورافع از علی بن ابی طالب نوشته، اسمش «السنن والأحكام والقضايا»، این محل کلام بوده، این منتشر شد، این بعدها به مدینه آمد، به عکس کتاب اول، آن کتاب اول در مدینه نوشته شد در زمان پیغمبر، امیرالمؤمنین، مرقوم فرمودند، که توسط این سه امام بزرگوار عرض کردم نقل شده، توسط حضرت رضا هم اشاره شده. خیلی تعبیر غریبی است، و در دنیای اسلام هم خیلی صدا کرده، یعنی چه «إلا أن الجفر والجامعة...»، خیلی تعبیر غریبی است از حضرت رضا: «يدلان علي خلاف ذلك». و عرض کردم انصافاً می‌توانیم این متن را قبول کنیم به شهادت مرحوم اربلی در کشف الغمّة یا کشف الغمّه.

«في كتاب علي عليه السلام: إن الولد لا يأخذ من مال والده شيئاً إلا بإذنه، والوالد يأخذ من مال ولده ما شاء، و له أن يقع علي جارية ابنه إذا لم يكن الابن وقع عليها». حتی جاریه‌اش را هم می‌تواند استفاده کند، به این شرط. «وذكر أن رسول الله قال...» این «ذکر» ظاهراً به امام صادق می‌خورد، بعید است فی کتاب علی باشد. یعنی امام صادق فرمودند در کتاب علی این طور است، اضافه بر این، خود امام صادق به عنوان یک حدیث مستقلاً، «وذكر عليه السلام»، یعنی امام صادق، «أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لرجل: أنت و مالك لأبيك». دقت کردید؟ این روایت صحیح است، شواهد تاریخی مؤید هم فراوان دارد، می‌شود این را به اصطلاح به راحتی قبول کرد این روایتی بود که از محمد بن مسلم نقل کردیم در کتاب؛ از کتاب علاء بن رزین.

بینید این روایت، حالا غیر از اینکه کلینی هم این روایت را آورده، یک مطلبی است که ما عرض کردیم. بینید ما گاهی اوقات از یک راوی واحد روایات متعدد داریم. این تعدد گاهی به خاطر حالا غیر از حدیث، گاهی به خاطر خود شاگرد هم هست؛ آن شاگردی که نوشته است. خود محمد بن مسلم که از اجلا است و کتابی هم به ایشان نسبت داده اند که به نظر ما ثابت نیست نسبت، بحثش را در محل خودش گفتیم. از خود به اصطلاح جناب مستطاب محمد بن مسلم، یک روایت دیگر شماره پنج همین باب را نگاه کنید: محمد بن یعقوب، که صدوق هم این را نقل کرده است: «محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن ابیه» دقت کردید؟ که پدرش ابراهیم بن هاشم، قابل قبول، این اشکال ندارد «عن حماد».

عرض کردیم ما چون جغرافیای حدیث هم خیلی معتقدیم، تاریخ و جغرافیای حدیث، این حدیث در کوفه بوده است. حریر بن عبدالله سجستانی، البته ایشان اسمش سجستانی هست یعنی سیستان، همین سیستان و بلوچستان لکن ایشان متعلق به سیستان نیست، متعلق به کوفه است لیکن چون تجارتش می رفته آنجا می آمده، اسمش را گذاشته اند سجستانی و الا اهل کوفه است و این حریر کتابی دارد، چند تا کتاب دارد. مرحوم شیخ طوسی این عبارت را دارد، مرحوم نجاشی ندارد: «له کتب تعدد کلها فی الاصول». کتاب های حریر همه جزو اصول است. یعنی اصول اربعمائه می گویند، البته اصول اربعمائه اصل ندارد، ولو خیلی مشهور است اصل درستی ندارد، «کتب حریر کلها فی الاصول». ایشان کتب متعدد دارد، شرح آن مطلب جای دیگر باشد.

این نسخه بسیار نسخه معروفی است پیش قمی ها. نسخه ای است که حماد بن عیسی نوشته، عن حماد. حماد در اینجا مراد حماد بن عیسی جهنی است که مرد بزرگواری، راوی کتاب حریر است، خیلی معروف است. و مرحوم ابراهیم بن هاشم، که می گوید «عن ابیه»، ابراهیم بن هاشم ایشان خودش اهل کوفه بوده می آید قم. ایشان «اول من نشر حدیث الکوفیین بقم».

همیشه عرض کردیم منشأ انتقال حدیث کوفه و بلکه بغداد و انبار و بصره و این ها، این ها یک مقداری اش توسط ابراهیم بن هاشم است. راه های دیگر هم دارد، من توضیحاتش را سابقاً عرض کردم، هر چه باشد باز توضیحاتش را عرض می کنم. راه آن عبارت از ابراهیم بن هاشم است و این نسخه کاملاً در قم جا افتاده است. نسخه حریر، شواهدش در محل خودش در بحث های فهرستی گفتیم، نسخه کاملاً قابل اعتماد است، طریق قابل اعتماد است. ابراهیم بن هاشم عن محمد بن مسلم، این هم همین محمد.

پس الآن ما دو نسخه از روایات محمد بن مسلم؛ این دو تا شاگردانش هستند، ما مقایسه بین شاگردها می کنیم. یک شاگردش علاء بن رزین است که نسخه اش را خواندیم، یک شاگردش هم حریر بن عبدالله است که الآن اینجا می خوانیم. بعد این مقایسه بین دو نسخه گاهی نتیجه می دهد که

مثلاً این شاگرد این جور نقل کرده، آن شاگرد جور دیگر نقل کرده است. اختلاف نقل بین دو شاگرد دیگر این ها آثاری دارد که حالا جایش اینجا نیست، توضیحاتش در محل خودش. «عن ابی عبدالله علیه السلام...» آقا من چشمم درست نمی خواند، آقایانی که

یکی از حضار: عن رجل

آیت الله مددی: چه آقا؟ عن... قال عن... نه، شماره پنج. قال چه ؟

یکی از حضار: سألت...

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: سألته.

آیت الله مددی: قال سألته؟ ها. قال فکر می کردم مثلاً «ما احب». «سألته عن رجل لابنه مال فيحتاج...» نیست؟

یکی از حضار: فيحتاج الاب اليه...

آیت الله مددی: «فيحتاج الاب اليه قال يأكل منه...» چه آقا؟

یکی از حضار: فاما الام...

آیت الله مددی: «فاما الام فلا تأكل منه الا...»

یکی از حضار: قرضا...

آیت الله مددی: بله.

یکی از حضار: الا قرضا على نفسها.

آیت الله مددی: ها، «الا قرضا على نفسها». ببینید در اینجا این حدیث با، یکی اختلاف بین کلام محمد بن مسلم با به حساب با آن یکی. البته

هر دویش هم از ابی عبدالله، چون گاهی اوقات اختلاف بین دو تا امام است، مثلاً می گوید عن ابی جعفر، یکی اش عن ابی عبدالله. اینجا یکی است.

بین این دو تا روایت مقایسه بکنید، دقت کردید؟ این کار مقایسه این جوری در حوزه های ما متعارف نیست؛ دو شاگرد یک نفر، و مطلب هم واضح

است، یکی است.

بعد در اینجا یک ذیلی دارد در باب ام. این روایت دیگر هم داریم، غیر از این روایت محمد بن مسلم روایات دیگر هم داریم که می خوانیم ان شاء الله. حالا این راجع به این مطلب. پس حال روایت شماره پنج هم روشن شد با این توضیحی که ما عرض کردیم. البته روایت پنج یک نکته خوبی دارد که از کتاب حریز است، که کتاب حریز اصل است. یک نکته را من عرض بکنم خدمتتان راجع به اصل و مصنف و نوادر و کتاب و این ها زیاد بحث کردند، شاید مجموعه فرق هایی که من دیدم ۱۲-۱۳ تا، بعضی ها دو تایش، بعضی ها چهار تا نوشته اند، مجموع فرق های زیادی گذاشته اند بین نوادر و بین اصل و بین مصنف. عرض کردیم که دقت کنید کلمه اصل یک کلمه ای نیست که مؤلف کتاب داده است، این یک تعبیری است که بعدی ها انجام داده اند. یعنی علمای بعدی که آمده اند گفته اند این اصل است، ارزیابی است که بعدی ها کرده اند.

لذا این اختلاف برای این است که این ارزیابی بعدی بر چه اساس است؟ مثلاً گفته اند اصل اگر کلاً روایات امام است، کلام امام است، این اصل است. مصنف آن است که کلام غیر امام در آن باشد. دقت کردید این فرق هایی که گذاشته اند این است. عرض کردیم ما غیر از این نکته، نکته دیگر؛ خیلی نکات زیاد دارد من نمی خواهم همه اش را بگویم. این مطلب که یکی اصل و مصنف است ظاهراً از زمان حضرت رضا است، یعنی از سال های دویست است ظاهراً. خوب دقت کنید، از سال های دویست ما یک نکته ای را که در میان اهل سنت می بینیم، اهل سنت از بعد از سال های دویست شروع کردند بحث حدیث صحیح و حسن. این اصطلاح صحیح و حسن در قرن اول و دوم نداشتند، از قرن سوم شروع می کنند که بخاری احادیث صحیح را جمع کرده است، بخاری. مسند احمد نه، اعم از صحیح. این وقت این ها گفتند حدیث صحیح. بعید نیست، یعنی عرض کردم بعید نیست اصحاب ما در مقابل آن اصطلاح آن ها این اصطلاح؛ یعنی اصطلاح آن ها رفت روی راوی، خوب دقت کنید، روی ملاحظه حال راوی: عدل باشد، ضابط باشد، چنین. اصطلاح ما رفت روی نوشتار، رفت روی کتاب، ارزیابی کتاب. یعنی اصل مقابل حدیث صحیح تقریباً، مصنف در مقابل حدیث حسن. آن ها رفتند؛ چون اصحاب ما کم بودند، این ها رفتند روی نوشتارها، روی کتاب ها گفتند این اصل است این مصنف است، آن ها رفتند روی راوی.

لذا من عرض می کنم طریقه اصحاب ما فهرستی این است، فرق فهرست و رجال که من می گویم این است: اگر رفتید روی کتاب می شود فهرست، اگر رفتید روی راوی می شود رجال، و عرض کردیم اهل سنت فهرست نداشتند چون از صحابه نوشتار نداشتند. اگر از صحابه نوشتار داشتند حتماً بحث فهرستی می کردند. چون احادیثی که شروع کردند نوشتن، سماعی بود؛ این از آن نفر شنیده، آن از آن نفر. لذا رفتند روی راوی، مجبور شدند بروند روی راوی. دقت کردید؟ اهل سنت رفتند روی راوی، روشن شد؟ اما اصحاب ما، چون کم هم بودند، رفتند روی نوشتارها. حضرت فرمود: «اكتب وبث» بٹ یعنی منتشر بکن. «بٹ علمک فی الناس فانه سیأتی علی الناس زمان هرج لا یأمنون فیه الا بکتبهم». چون ائمه توصیه به کتابت کردند شیعه رفت روی کتاب. این کتاب ها در قرن سوم شروع کرد به قم آمدن. آمدن این کتاب ها به قم در قرن سوم است.

در اینجا البته نکات دیگر هم دارد منتها اینکه من خیلی مختصر دارم می گویم. در قرن سوم که به قم آمد، در قرن چهارم قمی ها واقعاً هم انصافاً خیلی زحمت کشیدند، این نسخ را تنقیح و تصحیح کردند، مقابله کردند. در اول قرن چهارم مرحوم کلینی کافی مقابله؛ روایت متن خوب را انتخاب کرده است. معاصر ایشان ابن الولید نسخه شناس خوبی است. ما الآن فهرست مرحوم نجاشی و شیخ، مقدار زیادش از همین ابن الولید است، چون خودش فهرست دارد ایشان نسخه شناسی کرده است، مرحوم شیخ کلینی حدیث را بررسی کرده است. آخر قرن چهارم هم مرحوم صدوق، ایشان هم روی روایات کار کرده است، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. دقت می کنید؟

در قرن پنجم مقداری از روایاتی که قرن پنجم وارد است متعلق به شیخ طوسی است. شیخ طوسی کتاب را در بغداد نوشته است. بغداد محیط شیعه نبود، محیط سنی بود. آن ارتکاز شیعی که در قم بود در بغداد نبود، دقت کردید؟ در بغداد ارتکاز حدیثی شان روی حجیت بود، حجیت روی رجال بود، بحث رجالی بود. این منشأ شد که کم کم بحث ها در شیعه از فهرستی به رجالی برسد، چون شیخ کتاب را که نوشته در بغداد. پس لذا من همیشه عرض می کنم ارتکاز حدیثی شیعه در قم است در قرن سوم و چهارم، تنقیحش هم در قرن چهارم، اما در یک محیط شیعی، در یک محیطی که همه مشایخ اند. اما مرحوم شیخ طوسی بر اساس حجیت مطرح کرد. البته مشکلاتی در این طرح هست حالا من نمی خواهم شرح بدهم. بعدها در قرن هشتم علامه دیگر این را تکمیل کرد. به این معنا که علامه هم حدیث صحیح را معنی کرد: «ما یرویه عدل امامی عن مثله» الی آخر الاسناد، هم اولین کسی است که در فقه این را آورد، ما نداریم قبل از علامه. در کتب علامه هست: «روی الصدوق فی الصحیح، روی الکلبینی...» کلینی ندارد، «روی الشیخ فی الحسن...» صحیح و حسن می آورد، موثق ها را نمی آورد. «روی الصدوق فی الصحیح، روی...» این کار را اولین کسی که این کار را کرد، ارزیابی کرد، علامه در قرن هشتم است. روشن شد؟ این تاریخ حدیث شیعه را من می تکرار می کنم می خواهم برای اینکه برای شما ارتکازی بشود.

بینید الآن ما دو تا روایت از محمد بن مسلم داشتیم: یکی از کتاب علاء، که کتاب بسیار؛ شاگرد معروف ایشان و کتاب معروف، روشن شد؟ کلینی هم این را آورده، شیخ طوسی هم این را آورده است. یک نسخه هم از کتاب حریر داشتیم که این هم خودش شخصیت بزرگی است و کتب ایشان جزو اصول است، کتب حریر. آن هم از محمد بن مسلم نقل کرده است؛ کلینی آن را هم آورده، صدوق آن را آورده است. دقت کردید چه شد؟ یعنی کلینی هر دو را آورده، شیخ طوسی یکی اش را آورده، صدوق یکی دیگرش را آورده است. این روشن بشود نحوه اختلاف حدیثی شان. و هر دو صحیح اند، قابل اعتماد هم هستند، فتوا هم به هر دویشان هست.

ان شاء الله بقیه اش را هم عرض می کنم.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۲۰۲۶/۰۹/۱۲ - ۱۴۰۵/۰۶/۲۱

موضوع: خارج فقه - مکاسب بیع

جلسه: ۵

صفحه ۱۳

بعد می فرمایند: «وعنه...»

مثل اینکه ساعت گذشت آقا ببخشید! من حواسم پرت... هر دو متن صحیح هستند و هر دو هم قابل عمل اند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین